

## عنوان مقاله: شناسایی عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی

نغمه عبادی<sup>۱</sup> - آرین قلی پور<sup>۲</sup> - علی پیران نژاد<sup>۳</sup>

دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۵

پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۵

مقاله برای اصلاح به مدت ۹ روز نزد پدیدآوران بوده است.

### چکیده:

در جوامع کنونی مردم‌سالاری به الزامی برای حکمرانی تبدیل شده است و شهروندان خواهان نقش فزاینده‌تری در اتخاذ تصمیمات هستند اما باید دانست که مشارکت حداکثری تنها الزام تحقق مردم‌سالاری حقیقی نیست بلکه به پیش‌شرط‌های دیگری چون اعتماد سیاسی، دانش سیاسی، هنجارپذیری سیاسی مردم‌سالارانه و شبکه‌های سیاسی نیاز است. همه این مفاهیم، بازنمای مفهومی با عنوان سرمایه سیاسی است که توانایی شهروندان را برای متأثر ساختن سیستم سیاسی‌شان افزایش می‌دهد. بنابراین بهبود کیفیت مردم‌سالاری نیازمند بهبود سرمایه سیاسی شهروندان است. اولین گام در این راستا، شناسایی عواملی است که بر سرمایه سیاسی تأثیر می‌گذارد. از این رو، هدف این پژوهش، شناسایی عوامل مؤثر بر سرمایه سیاسی است. به منظور تحقق این هدف، با دوازده نفر از خبرگان در این حوزه مصاحبه شد و سپس مصاحبه‌ها با استفاده از روش تحلیل تم، تجزیه و تحلیل شد. نتایج، بیانگر این مهم است که عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی را می‌توان در دو بُعد کلی دولت و شهروندان جای داد. در حقیقت برای بهبود سرمایه سیاسی باید اقداماتی از جانب دولت و نیز شهروندان صورت گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** مردم‌سالاری، سرمایه سیاسی، مشارکت سیاسی، دانش سیاسی، هنجارهای سیاسی مردم‌سالارانه، شبکه‌های سیاسی.

۱. دانشجوی دکتری مدیریت  
دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)  
n.ebadi@ut.ac.ir

۲. دانشیار دانشکده مدیریت  
دانشگاه تهران

۳. استادیار دانشکده مدیریت  
دانشگاه تهران

در عصر حاضر، در یک سو شاهد جوامعی هستیم که شهروندان شان خواهان آن هستند که خود سرنوشتشان را رقم زنند و مترصد آند تا حاکمیت بر تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی خویش را به دست گیرند. به همین منظور با بیانه‌های رهبران سیاسی، دست به اقدامات مورد نظر آنان می‌زنند. در سویی دیگر، جوامعی قرار دارند که دولت‌هایشان برای تحکیم مشروعیت خود دغدغه مشارکت حداکثری مردم را دارند. در چنین جوامعی مسئولان از رساندن صندوق‌های رأی به افرادی که در نواحی دور دست زندگی می‌کنند و حتی دسترسی شان به نزدیک‌ترین شهر با دشواری بسیاری همراه است، احساس افتخار می‌کنند. در این میان آنچه در هر دو دسته از جوامع ممکن است نادیده گرفته شود، میزان آگاهی سیاسی شهروندان است. در جوامع دسته اول، اکثریت مردم تصویر روشنی از آنچه مجدانه به دنبال آند، ندارند چرا که عموماً مصرف‌کننده اندیشه‌های رهبران خود هستند. بنابراین درگیر آن چیزی می‌شوند که دیگران برایشان رقم می‌زنند، بی‌آنکه بدانند باز هم گرفتار همان سرنوشت پیشین هستند اما این بار به بهائی گزاف‌تر. در جوامع دسته دوم، آن دغدغه و افتخار که ناشی از بی‌اندیشگی مسئولان و مردم است، به حاکمیت افرادی منتج می‌شود که هر چند ممکن است نفع شخصی را در سر نپروراند اما سرنوشت کل جامعه را قربانی ناآگاهی خود می‌کنند. نتیجه نهائی در این جوامع، بهتر از دسته اول نخواهد بود؛ باز هم همان دور تسلسل ناآگاهی - قربانی شدن عامه. باید دانست که مردم‌سالاری، فقط به معنای مشارکت آحاد مردم نیست، بلکه تحقق آن به پیش‌شرطهایی بیش از مشارکت حداکثری نیاز دارد. در حقیقت مردم‌سالاری نیازمند نگرش باز شهروندان برای اظهار دیدگاه‌های سیاسی‌شان در هر دو شکل بیان عقاید و انجام کنش است (Ramsey, 2008, 55). وجود یک دولت مردم‌سالارانه نیازمند مشارکت سازمان‌یافته و آگاهانه شهروندان است. این مشارکت و آگاهی، بازنمای همان مفهوم سرمایه سیاسی است. به بیانی دیگر سرمایه سیاسی شامل نگرش‌ها و رفتارهای شهروندان است که سیستم سیاسی، دولت، متصدیان در دولت، گروه‌های اجتماعی و خود شهروندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (Booth & Richard, 2007, 1, 7). این نگرش‌ها و رفتارها را می‌توان در پنج بعد اعتماد سیاسی، دانش سیاسی، مشارکت سیاسی، هنجارهای سیاسی مردم‌سالارانه و شبکه‌های سیاسی جای داد. در جامعه ما در ارتباط با مشارکت و دانش سیاسی، پژوهش انجام شده در سال ۱۳۸۴ در بین

دانشجویان یازده دانشگاه دولتی شهر تهران، حاکی از آن است که ۶۳/۷ درصد از دانشجویان تمایل اندکی برای مشارکت سیاسی (به معنای کلی) دارند. همچنین، در حالی که تمایل دانشجویان برای مشارکت در انتخابات سراسری ۶۰ درصد بوده است، تنها ۱۴ درصد تمایل داشتند تا در تشکل‌ها و گروه‌ها و احزاب سیاسی عضو شوند. طبق همین پژوهش، میزان حساسیت سیاسی یعنی میزان پی‌گیری اخبار و اطلاعات سیاسی از طریق رسانه‌ها، در بین ۷۲/۶ درصد از دانشجویان، اندک بوده است و ۴۸/۵ درصد نیز آگاهی سیاسی متوسط رو به پایینی داشته‌اند (پالیزبان، ۴۱، ۱۳۹۰). این ارقام نشان‌دهنده وضعیت قشری از جامعه است که از آنان انتظار می‌رود، به عنوان افرادی آگاه، توانایی تأثیرگذاری بیشتر نسبت به عامه مردم بر مسائل جامعه داشته باشند.

پژوهش دیگری که در سال ۱۳۸۸ به منظور شناسایی علل کاهش مشارکت سیاسی شهروندان شهر تهران انجام شده است، نشان می‌دهد ۵ درصد پاسخ‌دهندگان در حد بالا، ۳۲ درصد در حد متوسط و در حدود ۶۳ درصد در حد پایینی مشارکت سیاسی دارند (هاشمی و همکاران، ۱۳۸۸، ۲۱۲). این در حالی است که در مورد هنجارها و شبکه‌های سیاسی تاکنون پژوهشی در ایران انجام نشده است و اطلاعات منتشر شده پیرامون اعتماد عمومی در سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد که ۸۷ درصد از شهروندان اعتماد کم و ۱۳ درصد اعتماد زیادی به دولت دارند (دانایی‌فرد، ۱۳۸۳).

بنابراین مسئله اصلی آن است که علل پایین بودن سطح سرمایه سیاسی چیست؟ به بیان دیگر چه عواملی سرمایه سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ با شناسایی این عوامل اثرگذار، می‌توان اقداماتی را در راستای بهبود سرمایه سیاسی برای چشم‌اندازی بلندمدت طرح‌ریزی کرد.

اولین استفاده از واژه سرمایه سیاسی مربوط به سال ۱۸۴۲ میلادی در آمریکا است (Nayeden, 2011, 23)، این در حالی است که اولین مطالعه منتشر شده‌ای که آن را از سرمایه اجتماعی متمایز می‌سازد در سال ۱۹۹۷ انجام شده است (Magno, 2000, 77). استفاده از این واژه در طی قرن بیستم میلادی در کنار واژه‌های مرتبط دیگری مانند سرمایه اجتماعی تاکنون نیز ادامه داشته است (Nayeden, 2011, 24)، اما پژوهش‌چندانی در این حوزه صورت نگرفته که گواه اهمیت این مفهوم مغفول‌مانده است. همین پژوهش‌های اندک تعاریف نسبتاً متفاوتی از این مفهوم ارائه کرده‌اند که در ادامه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

Bourdieu در مقاله «نماینده‌گی سیاسی: عناصری برای یک نظریه در حوزه سیاسی»، در سال ۱۹۸۱ به شکل جدیدی از سرمایه یعنی سرمایه سیاسی اشاره می‌کند و آن را اینگونه تعریف می‌کند: «سرمایه سیاسی شکلی از سرمایه نمادین است. اعتباری که بر مبنای اعتقاد، باور و شناخت و عملکرد پایه‌ریزی شده است و از آن طریق، افراد به یک شخص قدرت زیادی اعطا می‌کنند» (Bourdieu, 1981).

192, 1981). او سرمایه سیاسی را قدرت سیاسی می‌داند، قدرتی که از اعتماد یک گروه از پیروان به سیاستمداران، نشأت می‌گیرد. بنابراین با افزایش یا کاهش اعتماد، سرمایه سیاسی یک سیاستمدار تغییر می‌کند (Schugurensky, 2000).

Booth & Richard در اولین پژوهش این حوزه، سرمایه سیاسی را اینگونه تعریف نمودند: «نقش سیاسی شهروندان، مستلزم آن است که عمل‌گرایی مشارکتی سازمان‌یافته<sup>۱</sup>، نگرش‌ها و رفتارهایی را ترویج کند که نظام‌های سیاسی را متأثر سازند. مجموع نگرش نسبت به برقراری ارتباط با دولت و فعالیت‌های سیاسی سرمایه سیاسی است» (Booth & Richard, 1997, 2).

آنها در پژوهش‌های خود در سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، تعریف شفاف‌تری از سرمایه سیاسی ارائه کردند که تعریف مورد نظر در این پژوهش نیز هست. آنها سرمایه سیاسی را نگرش‌ها و رفتارهای شهروندان می‌دانند که سیستم سیاسی، دولت، متصدیان در دولت، گروه‌های اجتماعی و هم‌چنین خود شهروندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Booth & Richard, 2007; 2008).

Magno سرمایه سیاسی را به عنوان دارا بودن مهارت‌ها، دانش، هنجارها و شبکه‌های سیاسی در ترکیب با فعالیت سیاسی تعریف می‌کند (Magno, 2000).

Sorensen & Torfing (2003) معتقدند واژه سرمایه سیاسی، اشاره به سه عامل دارد که با توانایی سیاسی کنشگران برای مشارکت در تصمیم‌گیری در ارتباط است: سطح دسترسی به فرایندهای تصمیم‌گیری (موهوب یا منابع<sup>۲</sup>)، توانایی‌شان برای ایجاد تفاوت در این فرایندها (توانمندی<sup>۳</sup>) و ادراک از خودشان به عنوان کنش‌گران سیاسی (هویت سیاسی<sup>۴</sup>).

Geetha & Indria (2010) معتقدند که سرمایه سیاسی مستقیماً با اثرگذاری بر خطمشی‌ها در ارتباط است و شامل منابعی است که یک کنش‌گر توان کنترل و استفاده از آنها را دارد تا فرایندهای شکل‌گیری خطمشی را متأثر سازد و خروجی‌هایی را محقق کند که در جهت منافع وی هستند. این منابع شامل سواد سیاسی، منابع ایدئولوژیکی و حقوق سیاسی و مدنی هستند. بنابراین سرمایه سیاسی، دارایی است که فرد یا گروهی را به ساختارهای قدرت و خطمشی مرتبط می‌کند.

هرچند سرمایه سیاسی با سرمایه اجتماعی شباهت‌هایی دارد اما مفهومی متفاوت از آن است. این تفاوت‌ها از آنجا آغاز می‌شود که واژه سرمایه اجتماعی ابتدا توسط Bourdieu (1983) و Coleman (1988) به عنوان ویژگی گروه‌ها مفهوم‌پردازی شد. سپس Putnam (1993) از طریق

- 
1. Associational activism
  2. Endowment
  3. Empowerment
  4. Political Identity

این ادعا که سرمایه اجتماعی می‌تواند تجمیع شود و دولت را تحت تأثیر قرار دهد، آن را در نظریه جامعه‌شناسی کلان مطرح کرد (Paxton, 2002).

پوتنام سرمایه اجتماعی را شامل شبکه‌ها، اعتماد و هنجارها می‌داند که کار با یکدیگر، در جهت دستیابی به اهداف مشترک را تسهیل می‌کند. وی سرمایه اجتماعی را، برخلاف دیگر سرمایه‌ها - که کالایی خصوصی هستند - کالایی عمومی می‌داند (Birner & Wittmer, 2000). این تفاوت‌ها سرانجام در نقطه پیامدها پایان می‌یابد چرا که پیامد سرمایه اجتماعی اعتماد است و پیامد سرمایه سیاسی مشروعیت (Novicevic & Harvey, 2004).

سرمایه سیاسی دارای سه سطح فردی، سازمانی و اجتماعی است. سطح فردی به سرمایه سیاسی صاحب‌منصبان انتخابی اشاره دارد (Blumentritt & Rehbein, 2007). بعضی از پژوهشگران سرمایه سیاسی در سطح فردی را معادل با قدرت سیاسی یک سیاستمدار می‌دانند. مثلاً Bourdieu سرمایه سیاسی را قدرت سیاسی می‌داند، قدرتی که از اعتماد یک گروه از پیروان به سیاستمداران نشأت می‌گیرد. تحلیل‌گران سیاسی نیز تمایل دارند آن را به عنوان میزان محبوبیت سیاستمداران و رهبران در نظر گیرند که از طریق افکارسنجی مشخص می‌شود (Schugurensky, 2000).

در سطح سازمانی، سرمایه سیاسی به عنوان توانایی سازمان در تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولت تعریف می‌شود (Blumentritt & Rehbein, 2007). این تأثیر سیاسی مستلزم دسترسی به تصمیم‌گیرندگان، آگاهی از خط‌مشی‌های عمومی عرصه‌ای که سازمان در آن فعالیت دارد و خبرگی در شکل دادن ماهرانه راهبردهای مؤثر است.

در سطح اجتماعی، که مورد تأکید این پژوهش است، بر این موضوع که چگونه فعالیت سازمان‌یافته شهروندان مشارکت در عرصه سیاسی را ارتقا می‌دهد و به بهسازی مردم‌سالارانه<sup>۱</sup> منجر می‌شود، تمرکز شده است (Blumentritt & Rehbein, 2007). به بیانی دیگر سرمایه سیاسی در این سطح تنها محدود به سیاستمداران نیست، بلکه همه شهروندان را دربر می‌گیرد.

همان‌طور که اشاره شد، پژوهش‌های اندک صورت‌گرفته در این حوزه، ابعاد گوناگونی را برای آن متصور شده‌اند. کامل‌ترین ابعاد در نظر گرفته شده، شامل چهار بعد دانش و مهارت‌های سیاسی، دارا بودن نگرش‌ها و هنجارهای اجتماعی که با حیات سیاسی مرتبط است، شبکه‌های سیاسی<sup>۲</sup> (عمودی: تعامل با مسئولان، افقی: تعامل با دیگر گروه‌های شهروندی)، و انجام کنش سیاسی است (Magno, 2000).

1. Democratic Reform
2. Political Network

Booth & Richard نیز ابعاد سرمایه سیاسی را در سه دسته مشارکت سیاسی و هنجارهای سیاسی و حمایت از نهادهای سیاسی جای می‌دهند (Booth & Richard, 2008). آنها هنجارهای مردم‌سالارانه را شامل دو بعد فرهنگ مدنی<sup>۱</sup> و تحمل سیاسی<sup>۲</sup> می‌دانند و با استفاده از این ابعاد، مفهوم هنجارهای مردم‌سالارانه را تعریف می‌کنند. فرهنگ مدنی به معنای میزان پذیرش حق مشارکت سیاسی و مدنی برای همه افراد یا تمایل شهروندان به گسترش حقوق مشارکت سیاسی به دیگران است. بعد تحمل سیاسی نیز بیانگر میزان تمایل پاسخ‌دهندگان به اعطای حقوق سیاسی به مخالفان دولت یا نظام است (Booth & Richard, 1996).

با استناد به تعاریف و ابعاد مطرح شده، می‌توان سرمایه سیاسی را مفهومی با پنج بعد اعتماد سیاسی، دانش سیاسی، مشارکت سیاسی، هنجارهای سیاسی و شبکه‌های سیاسی دانست. هر چند عوامل گوناگونی هر یک از این ابعاد را متأثر می‌سازند اما در مجموع می‌توان این عوامل را در شش دسته نگرش سیاسی، مشارکت شناختی، سرمایه اجتماعی، فرامادی‌گرایی، رسانه‌ها و زمینه سیاسی مطرح کرد. در ادامه، ضمن بیان تأثیر این عوامل اشاره خواهیم کرد که هر عامل، چه ابعادی از سرمایه سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

یکی از عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی نگرش سیاسی است که شامل نگرش شهروندان نسبت به خطمشی‌ها و فرایندهای سیستم سیاسی و مسئولان دولتی است. این نگرش‌ها تبیین‌کننده بعد میزان اعتماد سیاسی شهروندان است. به بیان دیگر، اعتماد شهروندان به دولت به طور کلی مستلزم اعتماد آنان به کفایت پیامدهای خطمشی، شایستگی و اخلاقیات کنشگران سیاسی و عملیات فرایند سیاسی است (Hetherington, 1998; Ulbig, 2002a; Ulbig, 2002b; Karjala, 2007).

نکته مهم آن است که خطمشی‌های سیاسی و اجتماعی به همان میزان خطمشی‌های اقتصادی بالاهمیت است و دولت باید در کنار تأمین نیازهای اقتصادی شهروندان، به تقاضای آنان برای شفافیت سیاسی، حفظ حقوق انسانی و حتی برای مشارکت سیاسی و باز بودن بیش‌تر پاسخگو باشند (Wong, Wan & Hsiao, 2011; Chanley, Rudolph & Rahn, 2000; Kelee, 2006). اعتماد به فرایندها خود متأثر از عوامل گوناگونی است؛ به این معنا که آیا شهروندان احساس می‌کنند صدای معناداری در فرایند تصمیم‌گیری دارند و آیا عرصه تصمیم‌گیری عرصه‌ای بی‌طرف و کاراست. مردم به اینکه قدرتمندان به آنها گوش می‌دهند، توجه می‌کنند. نادیده گرفتن مردم باعث می‌شود آنها به این باور برسند که قدرتمندان توجه اندکی برایشان قائلند. جایگاه قائل شدن

1. Civic Culture
2. Political Tolerance

مسئولان برای شهروندان در کنار صداقت و شایستگی، تضمین‌کننده اعتماد شهروندان به آنان است (Ulbig, 2002a; Ulbig, 2002b).

دومین دسته عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی مشارکت روانشناختی است که به طور کلی به معنای توجه شهروندان، ادراک و قابلیت‌های ذهنی آنان نسبت به مسائل سیاسی است. این عامل با افزایش انگیزش سیاسی، دانش و مشارکت سیاسی شهروندان را بهبود می‌بخشد و سرمایه سیاسی آنان را تقویت می‌کند. مشارکت روان‌شناختی شامل علاقه سیاسی، کارآمدی سیاسی (درونی - بیرونی) است که عوامل مهمی برای انگیزش شهروندان است و می‌تواند مشارکت سیاسی آنان را تسهیل یا از آن ممانعت به عمل آورد (Lou, 2008; Sandovici, 2005). کارآمدی درونی به معنای احساس شخص از توانایی خود برای درک یا مشارکت در امور سیاسی است. در مقابل، این احساس شخص که فعالیت سیاسی او می‌تواند آنچه را دولت انجام می‌دهد، تحت تأثیر قرار دهد، به معنای حس کارآمدی بیرونی است. این عوامل همچنین می‌توانند شهروندان را برای جستجوی اطلاعات سیاسی برانگیزانند تا دانش سیاسی خود را افزایش دهند (Pantoja, 2001).

سومین دسته عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی، سرمایه اجتماعی است که از طریق بهبود اعتماد، مشارکت، هنجار و شبکه‌های سیاسی توانایی شهروندان برای متأثر ساختن سیستم سیاسی‌شان را بهبود می‌بخشد. سرمایه اجتماعی به ارتباطات اجتماعی، شبکه‌ها و اعتماد بین فردی در جوامع اشاره دارد. سرمایه اجتماعی دارای دو بعد سطح مشارکت مدنی و اعتماد بین فردی است. شهروندانی که مشارکت بیشتری در فعالیت‌های مدنی دارند و افراد بیشتری را ملاقات می‌کنند، اعتماد بین فردی را از تعامل با هم می‌آموزند. این افراد تلاش می‌کنند تا دولت را تحت تأثیر قرار دهند و باور دارند که شانس ایجاد تغییر یا کنترل فرایندهای سیاسی را دارند. شهروندانی که در فعالیت‌های مدنی مشارکت نمی‌کنند، محتمل‌تر است تا احساس فقدان نفوذ سیاسی کنند که به احساس بی‌قدرتی منجر می‌شود و در مقابل بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به رهبران سیاسی و اجتماعی، نهادهای دولت، و به طور کلی نظام را ترویج می‌کند (Newton, 2001; Catterberg & Moreno, 2005; Kelee, 2006; Newton & Zmerli, 2011).

در رویکردی دیگر به شبکه‌های اجتماعی، به جای در نظر گرفتن آن به عنوان منبع سرمایه اجتماعی، از آن به مثابه ابزاری برای بسیج سیاسی یاد می‌کنند (Putnam, 2000). نام معتقد است عضویت‌های سازمانی علاقه جمعی به امور سیاسی را تهییج می‌کنند؛ (1996) Leighley، بیان می‌کند این عضویت‌ها افراد را برای بسیج شدن در دسترس نخبگان قرار می‌دهند؛ (1995) Verba et al.، این عضویت‌های سازمانی را تسهیل‌کننده آموزش مهارت‌های مشارکت می‌دانند

(McClurg, 2003). در نهایت یافته‌ها نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی می‌تواند مشورت سیاسی را که همان شبکه‌های افقی سیاسی است، تحت تأثیر قرار دهد (Cook, Carpini, & Jacobs, 2007).

به زعم Almond & Verba اعتماد بین فردی به عنوان بعد دیگر سرمایه اجتماعی، برای توسعه هنجارهای سیاسی مردمسالارانه در بین شهروندان ضروری است و افرادی که عضو هر انجمنی هستند، از نظر سیاسی فعال‌تر و آگاه‌تر هستند. پیش‌فرض آنها این است که از طریق مشارکت داوطلبانه در فعالیتهای انجمنی، شهروندان مهارت‌های بحث مردمسالارانه را می‌آموزند و نگرش‌های مثبت‌تری نسبت به مردم‌سالاری پیدا می‌کنند (Carbajal et al., 2011).

رسانه‌ها به عنوان عامل اثرگذار دیگر بر سرمایه سیاسی، می‌توانند دانش سیاسی شهروندان را بهبود بخشند- که یافته‌های پژوهشگرانی مانند (McLeod & Drew & Weave 1990) و (Bennett, Rhine & Flickinger 2004) و (McDonald 1985) این امر را تصدیق می‌کنند (Thomson, 2007). همچنین Lipset-Huntington، Almond، Verba، و Herbert به نقش وسایل ارتباط جمعی در افزایش آگاهی سیاسی و در نتیجه افزایش مشارکت سیاسی اشاره کرده‌اند (هاشمی و همکاران، ۱۳۸۸). WrightPhillips در پژوهش خود رسانه‌ها را به دو دسته سنتی (رادیو، تلویزیون، و روزنامه) و جدید (وبسایت‌ها و وبلاگ‌ها) تقسیم‌بندی کرده و دریافته است که رسانه‌های سنتی هیچ ارتباط معناداری با هیچ کدام از اشکال مشارکت ندارند. این در حالی است که کسانی که مشارکت بیشتری دارند، از رسانه‌های جدید به عنوان منبع مهم اطلاعات سیاسی بهره می‌گیرند (WrightPhillips, 2005).

علاوه بر این عوامل، پژوهشگران بسیاری استدلال می‌کنند که کامیابی‌های اقتصادی طولانی‌مدت و ثبات سیاسی-اجتماعی منجر خواهد شد تا دغدغه‌های شهروندان از دغدغه‌های مادی گرایانه درباره معاش فیزیولوژیکی و امنیت، به سمت فرامادی‌گرایی که بر خوداظهاری<sup>۱</sup>، خودمختاری فردی، تنوع، رضایت زیبایی‌شناسانه تأکید دارد، حرکت کند. چنین تغییری همه ابعاد سرمایه سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چراکه سبب می‌شود شهروندان منتقدی شکل گیرند که مسئولان را با استفاده از استانداردهای سخت‌تر، ارزیابی می‌کنند. آنان احترام کمتری نسبت به قدرت دارند و به طور فزاینده‌ای آماده به چالش کشیدن دولت هستند (Segovia Arancibia, 2008; Mundy, 2007; Bruno, 2007; Jaminson, 2005).



یافته‌های (Sotirovic & McLeod, 1998) نشان می‌دهد که این افراد تمایل دارند تا از نظر سیاسی فعال‌تر باشند و احتمال بیشتری دارد که اطلاعات سیاسی را در برنامه‌های تلویزیونی دنبال کنند (Kretschmer, 2001).

آخرین دسته عوامل مطرح، زمینه سیاسی است که می‌تواند اثرات تعیین‌کننده‌ای بر میزان توانایی شهروندان برای متأثر ساختن سیستم سیاسی داشته باشد. Vrábliková معتقد است دولت‌های قوی، که یک قدرت متمرکز قوی دارند ظرفیت بالایی برای عمل دارند. این موقعیت هزینه مشارکت سیاسی را افزایش و میزان آن را کاهش می‌دهد، زیرا دولت ظرفیت کافی برای اقدام علیه چالشگران دارد. همچنین وی مدعی است دولت‌هایی که راهبرد منحصرساز<sup>۱</sup>ی برای برخورد با چالشگران دارند، تهاجمی و متعصباند و از افراد مخالفی که در امور سیاسی مشارکت می‌کنند، حمایت نمی‌کنند و راه‌های مناسبی برای مشارکت آنان فراهم نمی‌کنند. هنگامی که شهروندان نمی‌توانند از طریق کنش‌های مثبت در سیستم سیاسی مشارکت کنند، هزینه مشارکت افزایش می‌یابد (Vrábliková, 2010).

سرکوب ادراک‌شده، به عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های زمینه سیاسی، به معنای محدودیت نظام‌مند ادراک‌شده از جانب شهروندان در شیوه حکومت است. نظام‌ها و حامیان‌شان سرکوب سیاسی را به منظور مدیریت، کاهش یا ممانعت از فعالیت‌های مخالفان خود یا محدود کردن سطح و ماهیت تقاضاهای شهروندان از نظام و دولت به کار می‌گیرند. در این راستا، یافته‌های Booth & Richard نشان می‌دهد که سرکوب ادراک‌شده، تأثیر منفی بر حمایت از آزادی‌های مردم‌سالارانه دارد (Booth & Richard, 1996).

## روش پژوهش

پژوهش حاضر از منظر هدف، کاربردی؛ از نظر شیوه گردآوری داده، از نوع پژوهش‌های توصیفی و از شاخه مطالعات میدانی به شمار می‌آید. روش انجام پژوهش، نیز پیمایشی بوده است. برای تجزیه و تحلیل داده‌های گردآوری شده، از روش تحلیل تم استفاده شده که یکی از روش‌های بنیادی پژوهش کیفی است. تحلیل تم، روشی برای مشخص کردن، تجزیه و تحلیل و گزارش‌دهی الگوها (تم‌های) درون داده‌هاست که در حداقل خود، مجموعه داده‌ها را با جزئیات سازماندهی و توصیف می‌کند اما می‌تواند از این حداقل فراتر رود و جنبه‌های مختلف موضوع پژوهش را تفسیر کند.

1. Exclusive

تجزیه و تحلیل تم، مستلزم جست‌وجو در کل مجموعه داده‌ها برای یافتن الگوهای تکراری معناست (Braun & Clarke, 2006). تجزیه و تحلیل تم، جستجوی تم‌های مهم برای توصیف پدیده است. فرایندی که مستلزم خواندن و بازخوانی دقیق داده است (Fereday & Muir-Cochrane, 2006). جامعه آماری این پژوهش، استادان مدیریت دولتی هستند که نمونه‌گیری از آنها به روش گلوله‌برفی صورت گرفته است. در این روش فرایند نمونه‌گیری تا زمانی ادامه می‌یابد که به نقطه اشباع نظری برسیم؛ یعنی به مرحله‌ای که در آن هیچ بینش و ایده جدیدی از گسترش بیشتر نمونه‌ها حاصل نمی‌شود. در مطالعات اجتماعی معمولاً نقطه اشباع در  $10 \pm 15$  نمونه است. در این پژوهش نقطه اشباع، مصاحبه شماره ۹ بود اما برای اطمینان مصاحبه‌ها تا ۱۲ ادامه یافت.

به منظور گردآوری داده‌های پژوهش، از مصاحبه استفاده شده است. پرسشنامه مصاحبه مرکب از شش سؤال باز بود. به منظور تعیین پایایی مصاحبه‌های انجام گرفته از کدگذاری مجدد توسط پژوهش‌گر در یک فاصله زمانی (پایداری) و کدگذاری توسط دو کدگذار (قابلیت ایجاد مجدد) برای دو مصاحبه استفاده شده و سپس شاخص درصد پایایی محاسبه شده است. اگر این شاخص‌ها بیشتر از ۶۰ درصد باشند، کدگذاری انجام شده از پایایی مناسبی برخوردار خواهد بود (Krippendorff, 1386). برای مصاحبه هشتم و یازدهم درصد پایداری به ترتیب ۹۱ و ۹۴ و درصد قابلیت ایجاد مجدد ۷۹ و ۸۴ است، بنابراین کدگذاری از پایایی مناسبی برخوردار است.

### یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که می‌توان تم‌های اصلی شناسایی شده به عنوان عوامل مؤثر بر سرمایه سیاسی را به دو دسته کلی دولت و شهروندان تقسیم کرد؛ به این معنا که بهبود سرمایه سیاسی نیازمند انجام اقداماتی از جانب دولت و شهروندان است؛ هرچند نقش دولت در این میان بسیار پراهمیت‌تر می‌نماید. جدول زیر، نشان‌دهنده تم‌های استخراجی هر بعد است که در ادامه هر کدام تشریح می‌شود.

همان‌طور که در ادبیات پژوهش نیز اشاره شد، ویژگی‌های سیاست‌های اتخاذی از سوی دولت، رویه‌ها و مسئولان دولت یا نگرش شهروندان به دولت می‌تواند اعتماد سیاسی و به تبع آن، سرمایه سیاسی را افزایش دهد. یافته‌ها حاکی است خط‌مشی‌هایی که در برآوردن عادلانه مطالبات جامعه کارآمدی دارند- یعنی هم بهبود اوضاع اقتصادی را در نظر دارند و هم شاخص‌های مردم‌سالارانه مانند آزادی و برابری را- می‌توانند اعتماد مردم را به دولت جلب کنند.

## جدول ۱: عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی

شماره مصاحبه	تم‌ها	بعد
۱،۲،۳،۵،۶،۷،۸،۹،۱۱،۱۲	نگرش شهروندان به دولت	دولت
۳،۵،۷،۹،۱۰،۱۱،۱۲	فاصله قدرت	
۳،۴،۵،۶،۷،۸،۱۱،۱۲	آزادی‌های اجتماعی	
۲،۳،۵،۷،۸،۹،۱۱،۱۲	احزاب و شبکه‌های سیاسی	شهروندان
۱،۵،۸،۱۱،۱۲	جامعه‌پذیری مردم‌سالارانه	
۳،۵،۶،۷،۸،۹،۱۲	احساس کارآمدی سیاسی	
۱،۲،۳،۴،۶،۱۲	خودمحوری	

ماخذ: یافته‌های پژوهش

رویه‌هایی که شهروندان با آنها به طور مستقیم در ارتباط هستند باید متناسب نیازهای شهروندی شکل گیرند و کارایی و عدالت را تضمین کنند. در نهایت مسئولان صادق، شایسته و پاسخگو می‌توانند بخش عمده‌ای از اعتماد شهروندان به سیستم سیاسی را تأمین کنند. برای نمونه مصاحبه‌شوندگان اظهار داشتند:

«دولت باید کارآمدی داشته باشد و کارآمدی را مردم در زندگی روزمره می‌بینند. اثربخش بودن پیامدهای حاصل از خروجی یعنی همان رفع نیازهای مردم، ایجاد اعتماد می‌کند. مردم از یک جنس نیستند. دهک‌های مختلف نیاز متفاوتی دارند. به نظر می‌رسد در دهک‌های پایین، بیشتر با نیازهای اقتصادی می‌توان بر اعتماد اثر گذاشت، چرا که درگیر امرار معاش خود هستند. اما در دهک‌های بالاتر شاخص‌های مردم‌سالاری یعنی آزادی مطبوعات، رسانه‌ها، آزادی بیان و احزاب و... مهم‌تر می‌شوند.»

«قانون نباید مشابه تار عنکبوت باشد. تار عنکبوت حشرات کوچک را می‌گیرد اما حشرات بزرگ را می‌گذارد بروند و کسی با آنها کاری ندارد. باید قانون برای همه یکسان اعمال شود. عدالت یعنی هر چیزی سر جای خودش باشد که قطعاً اعتماد ایجاد می‌کند. همچنین تصمیم‌گیری‌ها باید عقلایی باشد. در تصمیمات باید تجربیات گذشته لحاظ شود. یعنی اگر از این مسیر آمدیم و دیدیم بی‌تأثیر بوده است این بار مسیرمان را تغییر دهیم.»

«یکی از مقوله‌های ایجادکننده اعتماد این است که شما واقعاً بین گفتار و عمل فرد هم‌راستایی ببینید. عدم صداقت مسئولان این اعتماد را کاهش می‌دهد. کلید اعتماد در همه رفتارهای اجتماعی صداقت است. صداقت یعنی شما به وعده‌های خود عمل کنید. شما مطمئن باشید طرف مقابل شما با شما برخورد خصمانه نمی‌کند و از شما سوءاستفاده نمی‌کند. باید در هر حوزه از افرادی استفاده کنیم

که تخصص و تجربه مرتبط با حوزه خود را داشته باشند تا بتوانیم از کارکرد حداکثری آنان در راستای منفعت عمومی بهره بگیریم.»

از مهمترین عواملی که مصاحبه‌شوندگان بهبود سرمایه سیاسی و حتی دیگر عوامل زمینه‌ساز آن را به شدت متأثر از آن عامل می‌دانند، فاصله قدرت است. فاصله قدرت کم را می‌توان به عنوان یکی از عوامل زمینه‌ساز سیاسی برای بهبود سرمایه سیاسی دانست که در حقیقت سازوکارهای فرهنگی را برای افزایش مشارکت سیاسی آگاهانه مد نظر دارد. احساس شهروندان از تجمیع منافع در دست عده‌ای خاص و تفاوت بین منافع آنان و مسئولان، شکاف بین دولت و ملت را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود در بلندمدت، انقطاعی از بالای هرم قدرت صورت گیرد. این جدایی، با ایجاد تک‌سالاری، اعتماد سیاسی و امکان شکل‌گیری شبکه‌های عمودی را کاهش می‌دهد و مشارکت سیاسی را بی‌اهمیت یا حداقل صوری می‌کند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این رابطه اظهار می‌دارد:

«فرهنگ سیاسی حاکم در جامعه ما در گذشته استبدادی بوده و شکاف بین دولت-ملت وجود داشته است. همیشه شکافی بین منافع مردم و دولت وجود داشته که مردم وقتی مالیات یا عوارضی می‌دادند تصور نمی‌کردند مجدداً به چرخه‌ای باز می‌گردد که موجب بهبود زندگی‌شان می‌شود. همیشه فکر می‌کردند بین منافع آنها و دولت تفاوت وجود دارد و به دنبال فرار از آن بوده‌اند.»

علاوه بر احساس نزدیکی شهروندان به مسئولان، وجود آزادی‌های اجتماعی با کاهش هزینه ورود به عرصه سیاسی، تمایل شهروندان به پیگیری اطلاعات سیاسی، انجام کنش سیاسی، پذیرش هنجارهای سیاسی و ایجاد شبکه‌های سیاسی را افزایش می‌دهد. آزادی‌های اجتماعی این امکان را برای شهروندان فراهم می‌کند تا بتوانند آزادانه ایده‌ها و نظریات خود را با یکدیگر تسهیم کنند و از این طریق دانش سیاسی خود را افزایش دهند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این رابطه اظهار می‌دارد:

«یکی از موانع مهم آگاهی سیاسی، پرهزینه بودن دانش و آگاهی است. همیشه گفته‌اند زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. به نحوی این آگاهی رنجی در پی دارد، اگر عرصه بروز آن محدود و هزینه زیادی در پی داشته باشد، در نتیجه مردم احساس می‌کنند نه تنها خروجی در پی ندارد بلکه هزینه زیادی هم به دنبال دارد. بنابراین حتی کسانی که به این حوزه علاقه دارند از عرصه سیاسی گریزان می‌شوند.»

در حقیقت آزادی‌های اجتماعی و احترام به صلاحیت‌های عامه، لازمه تحقق مشارکت سیاسی شهروندان است و فقدان آن تک‌سالاری و اقتدارگرایی را به دنبال دارد و مردم را نسبت به رویه‌ها و اصول مردم‌سالارانه حاکم بی‌اعتماد می‌سازد. در این شرایط آزادی‌های اجتماعی یعنی آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی رسانه و مطبوعات و آزادی تجمعات، امنیت نظام سیاسی را به مخاطره می‌اندازد.

بنابراین ساده‌ترین راه سرکوب آنها، فراهم آوردن پوشش مشارکت صوری شهروندان برای حفظ منفعت نظام است. حال اگر در این عرصه شهروندانی با دانش سیاسی بالا حضور داشته باشند، با به چالش کشیدن دولت‌مردان، خواستار به رسمیت شناختن حقوق خود خواهند شد و دولت نیز هر چند در کوتاه‌مدت با بهره‌گیری از همان راهبردهای خشن، شهروندان را ساکت کند اما می‌داند برای بقایش نیازمند برآوردن مطالبات آنان است.

در جامعه بدون آزادی، همه شهروندان باید به شکلی خاص تفکر کنند تا حق ادامه حیات داشته باشند و هنگامی که آزادی بیان سلب شود، امکان بروز و ظهور اندیشه‌های مخالف وجود نخواهد داشت، شهروندان و مسئولان پذیرای هنجارهای سیاسی نخواهند بود و تنها یک صداست که شنیده می‌شود؛ صدای منفعت نظام سیاسی. این شرایط تمایل شهروندان به مشورت با یکدیگر و تعامل با مسئولان را (یعنی حضور در شبکه‌های سیاسی) نیز کاهش می‌دهد.

در این میان احزاب و شبکه‌های اجتماعی یکی از ابعاد سرمایه اجتماعی است که مجرای سازمانی برای افزایش دانش، مشارکت، پذیرش هنجارهای سیاسی و حضور در شبکه‌های سیاسی هستند. این نهادها کارکردهای آموزشی و تحرک‌زایی دارند. نخست، از طریق شکل‌دهی یک گفتمان و محفل برای تبادل اطلاعات، دانش سیاسی شهروندان را بهبود می‌بخشند. دوم، مشارکت همه جناح‌ها در شرایط یکسان را امکان‌پذیر و از این طریق برای شکل‌گیری رقابت ایدئولوژیک زمینه‌سازی می‌کنند. در نتیجه با امکان توزیع قدرت، تک‌سالاری حاکم را از بین می‌برند و مشارکت سیاسی را افزایش می‌دهند. سوم، از یک سو شهروندان در تعاملات اجتماعی خود می‌آموزند که لازمه حضور در عرصه‌های مختلف جامعه، آگاهی از حقوق طرفین و احترام به آنهاست. همچنین، با افزایش دانش سیاسی‌شان، نسبت به حقوق شهروندی خود آگاه‌تر می‌شوند و بر تحقق آن اصرار بیشتری خواهند داشت. از این طریق تمایل‌شان برای پذیرش هنجارهای سیاسی نیز بهبود می‌یابد.

«هر چه احزاب آزادتر باشند قطعاً کانالی فراهم می‌شود که شهروندان بتوانند اطلاعات سیاسی مورد نیاز خود را به دست آورند. در کشور ما معمولاً حزب‌ها مانند قارچ هستند در زمان انتخابات شکل می‌گیرند و بعد هم از بین می‌روند. اما باید بدانیم که افراد به احزاب می‌روند و تحت تعلیم و آموزش قرار می‌گیرند» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

«یکی دیگر از عوامل گروه‌هایی است که شما را سوق می‌دهند که شما باید سکان جامعه خود را در دست بگیرید. در قالب NGOها یا همان شبکه‌های اجتماعی. این نهادها از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی مشارکت را افزایش می‌دهند. از طریق آموزش، ویژگی‌های یک رئیس‌جمهور خوب یا شیوه‌های تصمیم‌گیری را آموزش می‌دهند به این امید که بر تصمیم‌های ریاست‌جمهوری نیز

تأثیرگذار باشد. بعضی هم تعامل و سرمایه اجتماعی را تقویت می‌کنند. چون شما همه جنبه پرورش پیدا می‌کنید» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

«احزاب و انجمن‌ها می‌توانند مشورت شهروندان با یکدیگر و تعامل آنان با مسئولان را افزایش دهند. اساساً شکل می‌گیرند که از منافع یک قشر خاص جانبداری کنند، بنابراین هم مشورت بین شهروندان را افزایش می‌دهند، هم تعامل با مسئولان را. وقتی مشورت صورت گیرد مانند میدان تغییر کت لوین است که موافقان و مخالفان بعد از بحث در مورد فواید و ضررهای تغییر، به یک نقطه توافقی می‌رسند که هم مخالفان و هم موافقان از دیدگاه سرسختانه خود کوتاه می‌آیند.» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

از مهمترین عواملی که می‌تواند توانایی شهروندان را در همه ابعاد برای تأثیرگذاری بر سیستم سیاسی افزایش دهد جامعه‌پذیری مردم‌سالارانه است. انتظار می‌رود افرادی که در خانواده‌هایی پرورش می‌یابند که فرهنگ پدرسالاری - که جلوه‌ای از فرهنگ استبدادی در سطح خانواده است در آنها حاکم نیست - مشارکت سیاسی و پذیرش هنجارهای سیاسی را از دوران کودکی بیاموزند. همچنین اگر محتوای کتب درسی تشویق‌کننده به مشارکت باشد و افراد در این نهادها به طور عملی با عضویت در انجمن‌ها و تشکل‌ها مشارکت در امور را تجربه کنند، محتمل‌تر است تا در آینده هم مشارکت سیاسی بیشتری داشته باشند. آموزش و ترویج هنجارهای مردم‌سالارانه در نهادهای آموزشی (مدارس و دانشگاه‌ها) و مشارکت دادن افراد در تصمیمات مربوط به آنان، باعث می‌شود افراد از همان دوران کودکی بیاموزند که باید برای حقوق دیگران احترام قائل شوند.

«جامعه ایرانی جامعه خانواده‌محور است، نقش خانواده در ترغیب و یا بازدارندگی به عرصه سیاسی حائز اهمیت است. اگر پدر و مادرها به نظام سیاسی اعتماد نداشته باشند این بی‌اعتمادی را به فرزندان نیز منتقل می‌کنند. اگر ببینند به مشارکت آنها ارزشی داده نمی‌شود برای فرزندان نیز حق مشارکت قائل نمی‌شوند. خانواده‌ها با هم مشورت و تشریح مساعی نمی‌کنند، به جای اینکه بچه یاد بگیرد مشورت کند، یاد می‌گیرد خود به تنهایی تصمیم بگیرد. یا اگر در مدرسه و دانشگاه امکان فراهم شود که فرد عضو انجمن‌ها، گروه‌های سیاسی شود، مشورت افزایش می‌یابد» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

«نظام آموزشی نقش مهمی دارد چرا که باید در گذر زمان این را در فرد نهادینه کند که من عضو جامعه هستم و باید در این عرصه‌ها مشارکت کنم. اگر نظام آموزشی کشور ما از بالا به پایین باشد برای دانشجویان وزن چندانی قائل نمی‌شود. در نتیجه در مدارس هم این فرایند هست و معلم و استاد متکلم وحده و دانش‌آموز و دانشجو فقط شنونده و بله قربان گو می‌شوند» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

رسانه‌ها به عنوان نهاد دیگر جامعه‌پذیری، در صورت شفافیت و چندصدایی - یعنی مردم‌سالار

بودن - می‌توانند عامه مردم را برای مشارکت آگاهانه بیشتر در همه عرصه‌ها، به‌ویژه، عرصه سیاسی آماده کنند و به شهروندان‌شان بیاموزند که همه آنان حقوقی دارند که رعایت آن از جانب دولت و دیگر مردم اجتناب‌ناپذیر است.

«باید چند رسانه داشته باشیم، شبکه‌های خصوصی راه اندازی کنیم، باید تحمل بیشتری برای روزنامه‌های مخالف داشته باشیم در غیر این صورت عملاً باعث می‌شود یک گروه خاصی مشارکت داشته باشند و شکل خاصی از فرهنگ سیاسی را ترویج و تبلیغ کند، آدم‌هایی که باید فرهنگ سیاسی تبعی داشته باشند» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

در کنار جامعه‌پذیری، احساس کارآمدی سیاسی یا حس شخص از توانایی خود برای درک یا مشارکت در امور سیاسی و اینکه فعالیت سیاسی او می‌تواند آنچه را دولت انجام می‌دهد متأثر سازد، عامل اثرگذار دیگر بر سرمایه سیاسی است. طبق نظریه انتظار Victor Vroom، نخست، اگر شهروندان احساس کنند که تلاش‌های آنها به کنشی منجر می‌شود، یعنی احساس کنند که توانایی درک یا مشارکت در امور سیاسی را دارند، دوم، این پنداشت را داشته باشند که کنش حاصل برای آنان نتیجه‌ای را به دنبال دارد، یعنی فعالیت آنان می‌تواند دولت را تحت تأثیر قرار دهد و سوم، آن نتیجه برای آنها ارزشمند باشد، تمایل‌شان برای افزایش دانش سیاسی، انجام کنش سیاسی، حضور در شبکه‌های سیاسی افزایش می‌یابد.

«اینکه مردم چقدر احساس می‌کنند در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های کلان دخالت دارند، چقدر احساس می‌کنند اگر بخواهند می‌توانند دخالت کنند، می‌توانند به تصمیمات کلان جهت دهند، آنها را عوض کنند مهم است. اگر ما بارها و بارها تجربه کنیم که این بحث سیاسی فایده‌ای ندارد و به هیچ جایی نمی‌رسد، دیگر بحث سیاسی نمی‌کنیم. اینکه چقدر مردم باور دارند که این ارتباط صوری نیست، جدی است، واقعاً برون‌داد مثبتی دارد، در ادامه مؤثر است. حال هر چه میزان پاسخگویی مسئولان به این راه‌ها بیشتر باشد تعامل بیشتری نیز شکل می‌گیرد. لازم نیست خود مسئول جواب دهد، اگر کسی را برای کار تعیین کند، کافی است» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

«همچنین هرچقدر دولت به نظر شهروندان اهمیت بیشتری دهد، شهروندان هم بیشتر پیگیری می‌کنند. وقتی دولت ارزشی برای گفته‌های ما قائل نباشد چه فایده‌ای دارد که ما پیگیری کنیم، آگاه باشیم یا نه» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

در نهایت خودمحوری افراد به این معنا که آنان تنها به منافع خود بیندیشند و آن را بر منافع جمعی برتری دهند، باعث می‌شود تنها برای خود حقوق شهروندی قائل باشند و دیگران را از داشتن آن منع کنند. این افراد نیازی به مشورت با دیگران و تسهیم ایده‌هایشان احساس نمی‌کنند چراکه

مرجع همه چیز را در خود جست‌وجو می‌کنند و ایده‌ها و نظر خود را برتر از دیگران می‌پندارند. «جامعه ما فردگرا است و افراد خود و خویشان نزدیک خود را ترجیح می‌دهند. یکی از عللی که سرمایه اجتماعی در جامعه ما شکل نمی‌گیرد یا پایین است، نیز همین است. در جامعه ما فرهنگ احترام به دیگران کم است. مثلاً در فوتبال طرفداران یک تیم حاضر به احترام به طرفداران تیم مقابل نیستند. بعضی افراد خود را برتر از دیگران می‌دانند. مثلاً در جامعه ما بازخور به‌ویژه بازخور منفی بسیار کم است» (نظر مصاحبه‌شوندگان).

شکل یک نیز مجموعه تم‌های شناسایی شده را در قالب عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی نشان می‌دهد. همان‌طور که اشاره شد بهبود نگرش سیاسی شهروندان نسبت به دولت، کاهش یافتن فاصله قدرت، افزایش آزادی‌های اجتماعی، شکل‌گیری بیشتر احزاب و شبکه‌های اجتماعی نیازمند اقداماتی از جانب دولت است. در مقابل، جامعه‌پذیری مردم‌سالارانه، احساس کارآمدی سیاسی و خودمحموری بیش‌تر از جانب شهروندان تأثیر می‌پذیرد، هرچند تاحدی زمینه لازم برای بهبود آنها نیز باید از جانب دولت فراهم شود.



شکل ۱: عوامل مؤثر بر سرمایه سیاسی

مأخذ: یافته‌های پژوهش

## بحث و نتیجه‌گیری

مردم‌سالاری به معنای مشارکت عمومی و امکان اعمال اراده مردم در تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی است. تحقق این معنا مستلزم آن است که شهروندان بتوانند آگاهانه بر تصمیمات دولت اثر



گذارند. هرچه شهروندان آگاه‌تر باشند، نخست، بهتر قادر خواهند بود تا نگرش‌هایشان را هم‌راستا با منافع پایدار و برحق خود شکل دهند و ناخواسته به ابزاری برای تحقق خواسته‌های دیگران تبدیل نشوند. دوم، شهروندان آگاه نسبت به هنجارهای یک جامعه مردم‌سالارانه آشناتر هستند، بنابراین بیشتر پذیرای آن خواهند بود. آگاهی بیشتر، شهروندان را درگیر در فضای عمومی می‌سازد؛ فضایی مستقل، بی‌طرف و عاری از تعصب که امکان اظهار دیدگاه‌های واگرا را فراهم می‌کند. این مشورت در فضای عمومی، ضمن اثر تقویت‌کنندگی بر دانش سیاسی و پذیرش هنجارهای مردم‌سالارانه، در کنار مشارکت سیاسی مستمر شهروندان و نه صرف رأی‌دهی در انتخابات، نمایندگان را وادار می‌کند تا به جای منفعت شخصی، منفعت عامه را بازتاب دهند و پی‌گیری کنند. همه آنچه ذکر شد منابع یا همان سرمایه سیاسی است که شهروندان را توانمند می‌سازد تا معنای حقیقی مردم‌سالاری را محقق کنند. بهبود سرمایه سیاسی به منظور افزایش توان تأثیرگذاری شهروندان بر سیستم سیاسی، نیازمند شناسایی عوامل اثرگذار بر آن است.

همان‌طور که تم‌های استخراجی از مصاحبه‌ها نشان می‌دهد یکی از مهمترین اقدامات برای بهبود سرمایه سیاسی، بهبود اعتماد سیاسی از طریق بهبود ویژگی‌های سیاست‌های اتخاذی از سوی دولت، رویه‌ها و مسئولان دولتی در راستای تحقق منافع عمومی است.

در هر دولتی، حتی دولت‌های غیر مردم‌سالار، اعتماد سیاسی هم با عملکرد اقتصادی ملی و ارزیابی‌های شهروندان از اقتصاد متأثر می‌شود و هم با عوامل سیاسی متعددی مانند تقاضاهای شهروندان برای شفافیت سیاسی، حفظ حقوق انسانی و باز بودن بیشتر دولت (Wan & Hsiao, 2011; Chanley, Rudolph & Rahn, 2000; Kelee, 2006).

کارآمد ساختن دولت در تأمین عادلانه مطالبات جامعه - مطالباتی که همان نیازهای ملموس شهروندان هستند در کنار به کارگیری رویه‌های عادلانه و کارآ و مسئولانی که به شایستگی قبیل عملکردهای خود پاسخگو هستند - اعتماد سیاسی شهروندان را تضمین می‌کند. یافته‌های Owen & Dennis (2001)، Hibbing & Theiss-Morse (2002) و Farnsworth (2003) نشان می‌دهد عدالت رویه‌ای نسبت به خروجی سیستم سیاسی برای مردم اهمیت افزون‌تری دارد، به‌ویژه، برای افرادی که علاقه و دانشی نسبت به امور سیاسی ندارند، فرایند اهمیت بالاتری دارد (Karjala, 2007). (1993، 1996) و (1999) Copper نیز افزایش درک عامه از بی‌عدالتی رویه‌ای را دلیل اصلی کاهش اعتماد مردم به دولت دانسته‌اند (Segal, 2003).

در مجموع شواهد نیز نشان می‌دهد که محتمل‌تر است شهروندان سیستم‌های سیاسی‌شان را پذیرا شوند اگر آنها فکر کنند که این سیستم‌ها باز و منصفانه هستند؛ اگر باور کنند که دولت باثبات

و پایاست؛ سیاستمداران پاسخگو هستند؛ دولت به‌خوبی بر اساس خط‌مشی‌ها عمل می‌کند؛ سیستم سیاسی با منافع آنها سازگار است و آزادی‌های اجتماعی آنها حفظ می‌شود (Newton, 2006). تغییر نگرش دولت نسبت به شهروندان و از بین بردن فاصله خود با آنان اقدام مهم دیگری است که بدون تردید زمینه لازم را برای تغییر در همه ابعاد سرمایه سیاسی فراهم می‌کند. به همین جهت، در صورت استمرار نگرش اقتدارگرایی و تک‌سالاری، به‌تدریج، شهروندان نسبت به رویه‌های مردم‌سالاری حاکم بدبین شده و از تمایل آنان برای حضور همه‌جانبه در عرصه سیاسی یعنی افزایش دانش، مشارکت و شبکه‌های سیاسی و حتی پذیرش هنجارهای سیاسی، کاسته می‌شود، چراکه با از بین رفتن احساس کارآمدی سیاسی، شهروندان پی خواهند برد دولت تنها با ایجاد فرایندها و اصول شبه مردم‌سالارانه، مفهوم مردم‌سالاری را برای حفظ مشروعیت خود مصادره به مطلوب کرده است.

آزادی اجتماعی یکی از شاخص‌های کیفیت مردم‌سالاری در جامعه است. مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند در جامعه‌ای که یکی از اصلی‌ترین حقوق شهروندی یعنی آزادی‌های اجتماعی از شهروندان سلب می‌شود، آنان نسبت به حاکمیت مردم‌سالاری حقیقی در جامعه‌شان دچار تردید می‌شوند. در حقیقت نبود آزادی تمامی آنچه مردم‌سالاری داعیه‌دار آن است را به محاق تک‌سالاری می‌برد، هزینه ورود به عرصه سیاسی را افزایش می‌دهد و بی‌اعتمادی سیاسی را دامن می‌زند. بی‌اعتمادی، منجر به احساس ناکارآمدی سیاسی شهروندان می‌شود، چراکه این تفکر شکل می‌گیرد که دولت حقیقت را کتمان و آن چیزی را مطرح می‌کند که در راستای منفعت خود است. بنابراین حضور در عرصه سیاسی کم‌رنگ و سرمایه داشتن دانش سیاسی به‌روز، بی‌ارزش می‌شود.

رویکرد فضای آزاد به مشارکت سیاسی نیز بیان‌کننده همین حقیقت است که فضای آزاد به افزایش زمینه‌هایی که شهروندان از طریق آن می‌توانند در دموکراسی‌های در مقیاس کوچک و چهره به چهره مشارکت کنند، کمک می‌کند. (Evans & Boyte (1992 بیان می‌کنند درون این فضاهای آزاد، اعضای جامعه بزرگ‌تر تبدیل به شهروندان فعالی می‌شوند که عزت نفس آنها بهبود می‌یابد و هنجارهای مردم‌سالارانه و مشارکتی را می‌آموزند (Gastil, 1994).

احزاب دارای کارکردهایی چون کارکردهای انتخاباتی و کارکردهای اجتماعی-آموزشی هستند. در کارکرد اجتماعی-آموزشی چون احزاب معمولاً در برابر قدرت حکومت و حزب حاکم یک ضد قدرت ایجاد می‌کنند، وجود حزب به شکستن قدرت انحصاری دولت و افزایش فضای رقابت آزاد کمک می‌کند و به تکثر مراکز و مراجع قدرت اجتماعی می‌انجامد و بدین ترتیب، موجب بهبود سطح بینش سیاسی عمومی می‌شود، قدرت تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی را در میان عموم افزایش می‌دهد (پورعزت، ۱۳۸۷، ۳۵۴). شبکه‌های اجتماعی نیز با ایجاد امکان مشارکت مدنی و افزایش آگاهی‌های

شهروندان، زمینه لازم را برای رقابت ایدئولوژیک که متضمن تحقق جامعه مردم‌سالار است، فراهم می‌کنند.

این شبکه‌های اجتماعی و احزاب ضمن جامعه‌پذیری شهروندان، هم خواسته‌های آنان را عقلایی می‌کنند و هم قدرت شهروندان را برای رساندن صدای خود به مسئولان افزایش می‌دهند، چرا که پراکندگی آرا، جای خود را به هم‌نوایی می‌دهد و از طریق مکانیسمی صحیح، امکان مطرح شدن می‌یابند.

علاوه بر این عوامل، شیوه جامعه‌پذیری در یک جامعه، که از جانب نهادهای خانواده، آموزش و رسانه و از جانب فرهنگ مدنی حاکم بر جامعه صورت می‌گیرد، نیز می‌تواند سرمایه سیاسی را توسعه یا تحدید کند. خانواده، نهادهای آموزشی و رسانه‌هایی که بی‌اعتمادی اجتماعی، کناره‌گیری سیاسی، برتری نفع شخصی، در اولویت‌های آموزشی آنان است و افراد در آنها به طور عملی امکان ایفای نقش ندارند، نمی‌توانند شهروندان را به بلوغ سیاسی برسانند.

علاوه بر این ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی که احترام به قدرت را ترویج می‌کنند اجازه نخواهند داد شهروندان منتقدی پرورش یابند که به مثابه سیستم موازنه و مراقبه عمل کنند و سیستم سیاسی را به مسیر منفع‌عامه بازگردانند.

در نهایت خاطر نشان می‌شود هر چند بهبود سرمایه سیاسی نیازمند اقداماتی بنیادین از جانب دولت‌مردان است که برای چشم‌اندازی بلندمدت طرح‌ریزی شده باشند، اما سازوکارهای حداقلی که می‌تواند در زمانی کوتاه‌تر جامعه را به سوی احیای قلب مردم‌سالاری یعنی سرمایه سیاسی (Nayeden, 2011) رهنمون سازد، حضور بیش از پیش رسانه‌های آزاد و شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی و در پی آن احزاب سیاسی است. این سازوکارها با فراهم آوردن زمینه لازم برای مشارکت مدنی در حقیقت فعالیت‌های پیش‌سیاسی شهروندان (Ekman & Amna, 2012) را بهبود می‌بخشند و می‌توانند تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر آگاهی سیاسی و کنش‌های سیاسی آینده داشته باشند.

به پژوهشگران آینده نیز پیشنهاد می‌شود با توجه به شناسایی عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی، ارتباط بین این عوامل را بررسی تا بتوانند الگویی جامع برای بهبود سرمایه سیاسی تدوین کنند. مهم‌تر از آن پیشنهاد می‌شود که برای آگاهی از نظر شهروندان که مالکان حقیقی سرمایه سیاسی هستند، تأثیر عوامل شناسایی شده را به صورت کمی بسنجند.

## الف) فارسی

- پالیزیان، محسن (۱۳۹۰). بررسی میزان تمایل به مشارکت سیاسی دانشجویان و عوامل مؤثر بر آن. فصلنامه سیاست، ۴۱ (۲)، صفحات ۳۳-۴۹.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷). *مبانی دانش اداره دولت و حکومت*. تهران: سمت.
- دانایی فرد، حسن (۱۳۸۳). *بررسی اعتماد عمومی در سازمان‌های دولتی*. پایان نامه دکتری، دانشکده مدیریت دانشگاه علامه طباطبائی.
- کرپیندورف، کلوس (۱۳۸۶). *تحلیل محتوا: مبانی روش‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایی*. تهران: نی.
- هاشمی، سید ضیاء، فولادیان، مجید، و زینب فاطمی، امین (۱۳۸۸). بررسی عوامل اجتماعی و روانی مؤثر بر مشارکت سیاسی مردم شهر تهران. *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، ۵ (۱)، صفحات ۱۹۹-۲۲۶.

## الف) انگلیسی

- Birner, R., & Wittmer, H. (2000). *Converting Social Capital into Political Capital: How Do Local Communities Gain Political Influence?* Conference paper submitted to International Association for the Study of Common Property.
- Blumentritt, T., & Rehbein, K. (2008). The Political Capital of Foreign Subsidiaries: An Exploratory Model. *Business & Society*, 47(2), pp. 242-263.
- Booth, J. A. & Richard, P. B. (1996). Repression, Participation and Democratic Norms in Urban Central America. *American Journal of Political Science*, 40(4), pp. 1205-1232.
- Booth, J. A., & Richard, P. B. (1997). *Civil Society, Political Capital, and Democratization in Central America*. Prepared for presentation at the XXI International Congress of the Latin American Studies Association, Guadalajara, Mexico, April 17-19.
- Booth, J. A., & Richard, P. B. (2007). *Social and Political Capital in Latin American democracies*. Prepared for presentation at the Symposium on the Prospects for Democracy in Latin America, University of North Texas, April 5-6.
- Booth, J. A., & Richard, P. B. (2008). *Violence & Democratic Political Capital in Latin America and the Caribbean*. Prepared for presentation at the International Studies Association meeting, San Francisco. March 29.
- Bourdieu, P. (1981). *Language and Symbolic Power* (G. Raymond & M.

- Adamson, Trans.). Cambridge: Polity Press. Quoted in Daniel Schuguren-sky. (2000). *Citizenship learning and democratic engagement: political capital revisited*. Paper presented at the 41st Annual Adult Education Research Conference . Vancouver: AERC, June 2-4.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using Thematic Analysis in Psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3, pp. 77-101.
- Carbajal, J., Parsons, J., Pillai, V., Sahelin, M., & Sharma, B. (2011). The Effects of Participation and Resources on Democratic Attitudes: Role of Social Capital in Four Latin and South American Countries. *Journal of Social Service Research*, pp.1-12.
- Catterberg, G., & Moreno, A. (2005). The individual bases of political trust: trends in new & established democracies. *International Journal of Public Opinion Research*, 18(1) , pp.31-48.
- Chanley, V. A., Rudolph, T. J., & Rahn, M. V.(2000). The origins and consequences of public trust in government: a time series analysis. *The Public Opinion Quarterly*, 64(3) , pp. 239-256.
- Cook, F. L., Delli Carpini, M. X., & Jacobs R. L. (2007). *Who deliberates? discursive participation in America*. In *deliberation, participation and democracy: can the people govern?* Edited by Shawn W. Rosenberg. New York, Palgrave Macmilan.
- Ekman, J. & Amnå, E. (2012). Political participation and civic engagement: towards a new typology. *Human Affairs*, 22, pp. 283-300.
- Fereday, J., & Muir-Cochrane, E. (2006). Demonstrating rigor using thematic analysis: a hybrid approach of inductive and deductive coding and theme development. *International Journal of Qualitative Methods*, 5(1) , pp. 80-92.
- Gastil, J. W. (1994). *Democratic citizenship & the national issues forums*. PhD Thesis, University of Wisconsin-Madison.
- Geetha, G. S., & Indira, R. (2010). Women, income generation, and political capital in the Silk industry in Karantaka. *Gender Technology and Development*, 14(3) , pp. 423-440.
- Harvey, M., & Novicevic, M. M. (2004). The development of political skill and political capital by global leaders through global assignments. *International Journal of Human Resource Management*, 15(7) , pp.1173-1188.
- Hetherington, M. J. (1998). The political relevance of political trust. *The American Political Science Review*, 92(4) , pp. 791-808.
- Jaminson, G. (2005). *The multiple dimension of political trust in democratic Argentina*. PhD thesis, Florida International University.
- Karjala, A. (2007). *Perception of people, process & policy on political trust*. PhD thesis, University of Oklahoma.

- Keele, L. (2007). Social capital and the dynamics of trust in government. *American Journal of political science*, 51(2), pp. 241-254.
- Kretschmer, M. E. (2001). *Political knowledge: A comparative perspective*. PhD thesis, university of Connecticut.
- Lou, D. (2008). *Political participation & transformation in urban China, 1993 & 2002*. PhD thesis, Texas A&M University.
- Magno, C. (2000). *Gender & democracy: exploring the growth of political capital in women's NGO in Israel*. PhD Thesis, university of Columbia.
- McClurg, S. D. (2003). Social networks and political participation: the role of social interaction in explaining political participation. *Political Research Quarterly*, 56(4), pp. 449-463.
- Mundy, E. J. (2007). *Public trust in government: an examination of citizen trust differential in public administrators and other government officials at the federal, state and local levels*. PhD Thesis, university of Akron
- Nayden, N. (2011). *Political capital conceptualization: reclaiming the heart of democracy*. [http://scholar.google.com/scholar?q=Nayden%2C+Nikolay.+%282011%29.+Political+capital+conceptualization%3A+reclaiming+the+heart+of+democracy&hl=en&btnG=Search&as\\_sdt=1%2C5&as\\_sdt=on](http://scholar.google.com/scholar?q=Nayden%2C+Nikolay.+%282011%29.+Political+capital+conceptualization%3A+reclaiming+the+heart+of+democracy&hl=en&btnG=Search&as_sdt=1%2C5&as_sdt=on)
- Newton, K. (2001). Trust, social capital, civil society, and democracy. *International Political Science Review*, 22(2), pp. 201-214.
- Newton, K. (2006). Political support: social Capital, Civil Society and Political and Economic Performance. *Political Studies*, 54, pp. 846-864.
- Newton, K., & Zmerli, S. (2011). Three forms of trust and their association. *European Political Science Review*, 3(2), pp.169-200.
- Pantoja, A. D. (2001). *The dynamics of political knowledge*. PhD thesis, Rice university.
- Paxton, P. (2002). Social capital & democracy: an interdependent relationship. *American Sociological Review*, 67(2), pp. 254-277.
- Sandovic, M. E. (1999). *Social capital & political action*. PhD thesis, Binghamton University.
- Schugurensky, D. (2000). *Citizenship learning and democratic engagement: political capital revisited*. Paper presented at the 41st Annual Adult Education Research Conference. Vancouver: AERC, June 2-4.
- Segal, T. J. (2003). *Why Americans don't trust & why they sometimes do: Trust in government in United States from the 1960s to the present*. PhD thesis, university of John Hopkins
- Segovia Arancibia, C. (2008). *Political trust in Latin America*. PhD thesis, university of John Hopkins.
- Sorensen, E., & Torfing, J. (2003). Network politics, political capital, and

- democracy. *International Journal of Public Administration*, 26 (6) ,pp. 609–634.
- Thomson, T. L. (2007). *Examining dimension of political discussion and political knowledge*. PhD thesis, Ohio State University.
- Ulbig, S. (2002a). *Subnational contextual influences on political trust*. PhD thesis, Rice University.
- Ulbig, S. G. (2002b). Policies, procedures and people: Sources of support for government?, *Social Science Quarterly*, 83(3) , pp. 789-809.
- Vrábliková, K. (2010). *Contextual determinants of political participation in democratic countries*. Paper presented at the conference on «Civic, Political and Cultural Engagement Among Migrants, Minorities and National Populations: Multidisciplinary Perspectives», Centre for Research on Nationalism, Ethnicity and Multiculturalism (CRONEM), University of Surrey, Guildford, UK, June 29th-30th.
- Wong, T. K., Wan, P., & Hsiao, H. M. (2011). The bases of political trust in six Asian societies: Institutional and cultural explanations compared. *International Political Science Review*, 32(3) , pp. 263–281.
- Wright-Phillips, M. V. (2005). *Mass media & political participation: does news sources matter?*. Master thesis, Southern Illinois University.